

انفال، آخرین مرحله نابودی کردها

به مناسبت سالروز عملیات انفال علیه کردها

عارف قربانی - ترجمه: سلیمانی



چند مرحله عملیات انفال را آغاز کرد. ابتدا با حمله گسترده نظامی در صبحگاه ۲۳ فوریه به مناطق رهبری اتحادیه میهنی کردستان و روستاهای اطرافش شروع کرد که بعد از مقاومت نیروهای پیشمرگه و بعد از استفاده از سلاح شیمیایی در حلبجه و مناطق سرگلو و برگلو و چند روستای دیگر در ۱۹ مارس پایان مرحله اول انفال را اعلام کرد. در تاریخ بیست‌ودوم همان ماه، مرحله دوم انفال شروع شد که در مناطق قه‌وداغ با مشارکت نیروی فراوان ارتش و هوایی و توپخانه‌ای و با استفاده از سلاح شیمیایی در سیوسینان و جافران و کوه‌های زرده در نخستین روز ماه آوریل، پایان مرحله دوم را اعلام کرد.

چند روز بعد به مناطق گرمیان حمله‌ور شدند و در این مرحله بیشترین تعداد هموطنان از زن و کودک دستگیر شدند که هیچ مکانی برای مخفی‌شدن نداشتند و تعداد زیادی را حین فرار در منطقه گرمیان دستگیر کردند. این مرحله انفال بیشترین مناطق را شامل می‌شد و مناطق کرکوک، لیلان، قه‌انجیر، قه‌حسن، چمچمال، سنکاو، کوه قه‌وداغ، دربدیخان، کلار، کفری، دوزخورماتو، نوچول و قادرکرم را تمام روستاهایشان آماج این مرحله قرار گرفتند. گرچه در چند منطقه گرمیان و در چند روستا مقاومت جانانه‌ای صورت گرفت. اما شدت عمل رژیم و توانایی نظامی و استفاده از سلاح شیمیایی در منطقه قادرکرم مردم را به تسلیم‌شدن واداشت و در روز بیستم ماه آوریل همان سال از طرف فرماندهی کل نیروهای نظامی عراق پایان این مرحله نیز اعلام شد.

در روز سوم ماه می سال ۱۹۸۸ مرحله چهارم انفال از دره زاب کوچک که مناطق قلعه‌سیبکو، شیخ بزینی، مناطق ش‌وان و دشت کویتسجق را شامل می‌شد، شروع شد. از همان آغاز این مرحله با هشت هواپیما حمله شیمیایی به روستای کوپتیه و عسکر شروع شد که بیش از ۳۰۰ نفر شهید شدند و بعد از مقاومت اندک چندروزه، در روز هشتم همین ماه پایان این مرحله نیز اعلام شد.

هر سه مرحله پنجم، ششم و هفتم در تاریخ پانزدهم ماه می اعلام شد و به شیوه‌ای کاملاً گسترده به مناطق تحت نفوذ اتحادیه میهنی کردستان از مناطق دوکان گرفته تا مرز رواندوز و مناطق مرزی ایران یورش بردند. این سه مرحله بیشترین زمان را به خود اختصاص داد و بیش از سه ماه با تمام قوای خود به این مناطق یورش بردند و چندین بار با سلاح شیمیایی مناطق بایلسان، هیران، سماقولی، وره، اکویان، فقیان و دره‌های ملکان و کوه‌های مناطق مرزری را بمباران کردند و بعد از مقاومت مثال‌زدنی و قهرمانانه نیروهای پیشمرگه و بعد از بیش از سه ماه، در تاریخ بیست‌وششم ماه آگوست پایان این مراحل نیز اعلام شد.

←	→	→
اگر تاریخ شکل‌گیری سیستم سیاسی را در عراق ریشه‌یابی کنیم، خواهیم دید در عصر تمام قدرت‌ها، در هر مقطعی به شکلی سیاست امحای نژادی کردها پیاده شده است. تا سرانجام حزب بعث درنده‌خوتر از همگان و به شکلی وحشیانه‌تر، با اختصاص تمام توان خود و با استفاده از انواع سلاح و مهمات و حتی سلاح‌های ممنوعه، به حدی این سیاست خود را گسترش داد که به پروسه امحای نژادی کردها رسید		

هنوز مرحله پنجم، ششم و هفتم پایان نیافته بود که جنگ میان ایران و عراق متوقف شد. علی حسن مجید شخصا در تاریخ هفتم ماه آگوست سال ۱۹۸۸ اصرار می‌ورزد که باید ارتش عراق در پایان‌دادن به عملیات انفال تعجیل کند که آن زمان مقاومت در کوهستان‌های مرز میان ایران و عراق در مناطق تحت نفوذ اتحادیه میهنی کردستان ادامه داشت. به همین دلیل بعد از پایان جنگ علاوه بر لشکر یکم در کرکوک و لشکر پنجم در اربیل که برای اخراج و تعیناد انفال اختصاص یافته بودند بخشی از تشکیلات لشکرهای سه، شش و هفت در جبهه‌های فاو و بصره به کردستان منتقل شدند و وظایف جدیدی به آنها سپرده شد تا در کوتاه‌ترین زمان ممکن عملیات انفال را به پایان برسانند. هنوز مراحل پنج، شش و هفت اعلام نشده بود که در بیست‌وپنجم همین ماه با یورش فراوان سلاح شیمیایی حمله انفال به منطقه بادینان آغاز شد که با برآورد می‌شود در این مرحله بیش از ۲۰۰ هزار نظامی عراقی و ۱۴ تا ۱۶ هزار ارتش که هرکدام ۱۲ هزار نفر را شامل می‌شد مشارکت کرده باشند. از واحدهای نیروی هوایی و هواپیماهای حامل سلاح شیمیایی و نیروهای دفاع ملی استفاده شد تا در زمان کوتاهی پایان انفال (خاتم الانفال) را اعلام کنند و در روز ششم سپتامبر ۱۹۸۸ هشتمین مرحله نیز پایان یافت که بیشترین بمباران شیمیایی را شامل می‌شد.

می‌توان میان این مراحل که رژیم برای انفال مردم کردستان تعیین کرده بود، چند مرحله با چند روش برخورد را مشخص کرد، هم‌زمان با شروع هر مرحله نظامی در هر منطقه، اعلام عفو صادر شده و کسانی که به استقبال آن رفته‌اند دستگیر شده‌اند، همچنان که در سخنان شاهد ماجرای رابعه حسن سالم که شخصا با و گفت‌وگو کرده‌ام، شوهرش و بسنگانش به استقبال این عفو رفته و در همان منطقه خود دستگیر شده‌اند. گروه دیگر کسانی بوده‌اند که در حالات نظامی به هر منطقه، مورد یورش نیروهای عراقی قرار گرفته و از مکان خود به جایی دیگر و نهایتاً به زندان‌های ویژه انتقال یافته‌اند. اکثریت روستاییان کردستان شامل این روش

برخورد شده‌اند. علاوه بر این تعدادی سرباز فراری که نخواست‌اند عامل جنگ ایران و عراق شوند از ارتش فرار کرده و در روستاها پناه گرفته بودند، همچنین تعدادی پیشمرگه که بعد از مقاومت در مناطق مورد یورش هیچ راهی جز تسلیم نداشتند. تمام اینها با زن‌ان و کودکان روستاها در مناطق مورد یورش یکی شده و به زندان‌ها منتقل شده‌اند.

مرحله با شیوه‌ای دیگر از دستگیری هم‌وطنان کرد کسانی بودند که از ترس ارتش و واحدهای نظامی عراق قوری روستاهای خود را ترک کرده و به سمت شهرها می‌رفتند که سر راه دستگیر شده‌اند. رژیم می‌خواست از زنان و کودکان و همه شهروندان مناطق مشخص شده یا مناطقی که خط مرگ اطرافشان کشیده شده بود، کسی نجات نیابد و به این مسئله اهمیت ویژه‌ای داده بود.

همچنین در مرحله بعد کسانی را که به هر شیوه‌ای از یورش انفال نجات یافته و به سمت شهرها و شهرک‌ها و اردوگاه‌ها فرار کرده بودند، مدتی بعد از انجام عملیات در هر منطقه و پایان هر مرحله از انفال، فراخوانی صادر می‌کرد برای کسانی که سرشماری نشده‌اند و هبیتی را تعیین می‌کرد تا این افراد برای سرشماری خود را به این هیئت معرفی کنند؛ با این اهرم فشار که اگر کسی ثبت‌نام نکند و بعدا دستگیر شود ایرانی به حساب خواهد آمد، بعد از سرشماری نیز حمله‌ای دیگر را آغاز می‌کرد و به‌این‌ترتیب تعداد دیگری را دستگیر می‌کرد و به سمت زندان‌های توپزآوا و دوزب می‌فرستاد. همچنان که شاهد ماجرا، سامان عثمان فرح، متولد ۱۹۷۷ در روستای سرقلعه منطقه سنکاو زیسته که در زمان عملیات انفال ۱۱ سال داشته، تعریف می‌کند از طریق یکی از فامیل‌های صاحب‌نفوذشان در حکومت عراق، از روستایشان نجات می‌یابند و در چمچمال پنهان می‌شوند. بعد از اعلان فراخوان سرشماری اعلام می‌شود اگر خانواده‌ای ثبت‌نام نکنند، منزل آنها بر سرشان خراب خواهد شد، آنها نیز که خانواده‌ای ۱۰ نفره بوده‌اند به استقبال این اعلان می‌روند و زمانی که برای ثبت‌نام می‌روند متوجه می‌شوند ۲۵ خانواده دیگر نیز حضور دارند، همه را دستگیر و سرباز فرای آنها بر سرشان خراب خواهد شد، آنها نیز که خانواده‌ای ۱۰ نفره بوده‌اند به استقبال این اعلان می‌روند و زمانی که برای ثبت‌نام می‌روند متوجه می‌شوند ۲۵ خانواده دیگر نیز حضور دارند، اعلام کرده بود کسانی که سرباز فرای هستند یا هر جوان دیگری که از روستاهای انفال‌شد به شهرها آمده‌اند می‌توانند در گروه‌های «خفیفه» ثبت‌نام کنند تا برگه‌ای مبنی بر عدم دستگیری آنها صادر شود.

آنچه از گفته‌های شاهدان برداشت می‌شود این است که پروسه انتقال آنها بسیار قوری اتفاق افتاده و کسانی هستند که در مدت سه روز از روستای خود به نوکره سلمان رسیده‌اند. همچنین علاوه بر مکان‌های پادشده در رمادی و تکریت و سمawe و موصل و عرعر نیز زندان‌هایی وجود داشته است.

مسئله دستگیری و نابودی و سریه‌نیست‌کردن آن تعداد فراوان زن و کودک و سالمند گرد در عملیات انفال، فاجعه‌ای نیست که بتوان فراموش یا پنهان کرد. هرچند در زمان انفال تعداد زیادی کرد که تعدادشان از ۶۵ تا ۸۰ هزار نفر می‌رسد، از مناطق بادینان خود را به مرزهای ترکیه رساندند و برایشان کمپ آوارگان بنیاد نهاده شد. گرچه دولت ترکیه موانع زیادی بر سر راه رسانه‌ها ایجاد کرد و اجازه نداد روزنامه‌نگاران آنها را ببینند، اما از طریق چند روزنامه‌نگار خارجی این واقعیت آشکار شد و همان زمان در بخشی از رسانه‌های جهانی انعکاس یافت. در بمباران شیمیایی حلبجه نیز بخشی از زخمی‌ها و شاهدان ماجرا به ایران برده شدند و از آنجا نیز به بیمارستان‌های اروپا رفته و این فاجعه تبدیل به تپتر رسانه‌ها شد، اما در مقایسه با ابعاد فاجعه و تعداد قربانی‌های آن، می‌توان گفت انفال در یک پروسه صامت و بی‌صدا اتفاق افتاد. هرچند رژیم در رسانه‌های خود آشکارا از موفقیت مراحل آن دم می‌زد و در مطبوعاتش از پیروزی‌ها و موفقیت‌هایش داد سخن می‌داد، اما اصل ماجرا را تحریف و اعلام می‌کرد که پایگاه و مراکز یاعی‌ها و مخالفان را نابود کرده و از میان خیل عظیم کسانی که دستگیر می‌کرد بلافاصله جوانان را جدا و در رسانه‌های اعلام می‌کرد که اینها راخواهم باغی و مخالف هستند و خود را تسلیم کرده‌اند.

شاهد ماجرا «عزیز وهاب محمد سلیمان» که اهل روستای ترجیل، واقع بر راه اصلی میان کرکوک و لیلان است در انفال در منطقه قادرکرم خود را تسلیم کرده و در دهم ماه آوریل سال ۱۹۸۸ در مرکز قادرکرم از آتان تصویربرداری شده و بعدا به چمچمال منتقل شده‌اند و بعد از پروسه جداسازی جوانان به محل تیرباران در نزدیک رمادی برده می‌شوند که موفق می‌شود از کور دست‌جمعی فرار کند. بعد از راهبی، همان شب به کرکوک می‌رسد و در منزل یکی از اقوام تصویر خود را در تلویزیون می‌بیند و بیشتر کسانی را نیز بازمی‌شناسد که اهل روستاهای اطراف بوده‌اند، اما در تلویزیون چنین ادعا می‌شود که اینان اجیر ایران بوده‌اند و خود را تسلیم کرده‌اند. هدف رژیم این بود تا پروسه ژئوسپاد کردها را تحت‌تاثیر اتفاقات دیگر پنهان کند، اما همچنان که مجازات هر جنایتی به روز قیامت موکول می‌شود، ظالم در این دنیا نیز مجازات می‌شود. صدام و اطرافیان‌ش نیز به سزای اعمال خود رسیدند.

جهان

آرزوی برپاشدن قیامت

می‌دانیم که یاس و نومیدی ناشی از حس ناتوانی برای تحقق اهداف طبق آن چیزی است که آرزویش را داشتیم، یا احساس ناتوانی برای خروج از یک بن‌بست یا حل یک مشکل. احساسی که گاه به حد قطع ارتباط با زندگی می‌رسد و فرد تنها راه نجات خود را در مرگ می‌بیند. یکی از بدترین و خطرناک‌ترین انواع یاس، یاس اجتماعی است؛ نومیدی جامعه‌ای که گویی به یک دیوار بسته خورده و راهی برای نجات خود از فقر، سرکوب و غارت نمی‌بیند. یکی از صحنه‌هایی که در یکی از تلویزیون‌های عرب دیدم، بسیار غمگانه، تأثیرگذار و دردناک بود.

خبرنگار یکی از برنامه‌ها، در روزهای آخر سال ۲۰۱۶ از خامی که لباس سنتی قدیمی پوشیده و آثار خستگی و خشونت در چهره‌اش نمایان بود، پرسید: «آرزویت برای سال جدید چیست؟». او که بسته‌ای سبزیجات در دست داشت، با همان لهجه محلی خودش و با حالتی غمگین جواب داد: «اینکه قیامت برسد!». جواب این خام‌م، خبرنگار را به‌شدت تکان داد. دوباره سؤال را

پرسید تا مطمئن شود: چه گفتی؟ آن خانم جوابش را دوباره با همان لحن و لهجه تکرار کرد: «آرزو می‌کنم قیامت شود». این جواب ساده در لابه‌لای خود معانی زیادی داشت و به تعبیری مملو از احساس یاس مطلق بود؛ احساس فقدان معنا برای زندگی. آن زن احساس می‌کرد تنها راه نجاتش این است که قیامت برپا شده و از عذاب‌های زمین خلاص شود. واقعا او نمادی از میلیون‌ها نفری است که در زندگی روزمره این جهان عذاب می‌کشند و دنبال راه نجاتی از این وضعیت هستند. چه

خطری بزرگ‌تر از خطر از دست‌دادن امید به راهی(زمینی) البته آن خانم مایوس، به دنبال خشونت در جامعه‌اش نیست. او هرگونه امیدی به راهی را از دست داده است و بنابراین به قدرت الهی متوسل می‌شود و آرزو می‌کند آخرتی برپا شود تا شاید عدل الهی را ملاحظه کند. دراین‌مان ناخیکانی داریم که از همین حالت یاس و سرخوردگی عمومی سوءاستفاده می‌کنند و برداشت‌های خشن خود را بر این پایه ارائه داده و می‌گویند خشونت تنها راهی است که می‌تواند افکار آنها را تحقق بخشد. وقتی سخنان این افراد منتشر و به عمل تبدیل می‌شود، ما متأسفانه شاهد رخدادی (خود و دیگران می‌شویم که آخر و عاقبتش

یکی از مخاطرات ناشی از این نومیدی، مهاجرت دسته‌دسته‌نخبگان و بی‌گاران به کشورهای اروپایی و آمریکا، به‌ویژه به روش‌های غیرقانونی است. اگر دریاها ریزان داشتند، می‌توانستند بگویند تا به‌حال چند نفر از این افراد را در خود بلعیده‌اند. میلیون‌ها نفر تاکنون از کشورهای ما به دلیل همین یاس و نومیدی مهاجرت کرده‌اند. آنها به جوامعی رفته‌اند که بعد نتوانسته‌اند در آن حل شده و تلاش‌شان برای زندگی فراتر از طاقت‌شان رسیده است. همان‌ها نیز در ادامه راهی طوانی گرفتار مشکلات دیگری شده‌اند که باید از شر آنها به خدا پناه برد. برای مقابله با این یاس نمی‌توان فقط موعظه یا درباره امید سخنرانی کرد؛ بلکه باید در واقعیت کاری صورت داد. باید شرایطی ایجاد شود که زندگی را برای مردم ممکن کند و انسان از داشتن زندگی در چنین شرایطی شادمان باشد و از آن لذت ببرد. به باور من دولت کریمه‌ای که می‌باید بنیاد چنین دولتی باشد؛ دولتی که بدون توقف، با تلاش خود بتواند زندگی را برای شهروندانش دلپذیر و ملایم کند؛ امیدهایی را به وجود آورد که امکان تحقق آنها در دسترس باشد. کسانی که حتی امیدهایی در ناامکم و محال جلوه می‌دهند، ما را وارد همان چرخه معیوب و هولناک می‌کنند.

زندی در چنین شرایطی شادمان نمی‌باشد و از آن لذت نمی‌برد. به باور من دولت کریمه‌ای که می‌باید بنیاد چنین دولتی باشد؛ دولتی که بدون توقف، با تلاش خود بتواند زندگی را برای شهروندانش دلپذیر و ملایم کند؛ امیدهایی را به وجود آورد که امکان تحقق آنها در دسترس باشد. کسانی که حتی امیدهایی ممکن را ناامکم و محال جلوه می‌دهند، ما را وارد همان چرخه معیوب و هولناک می‌کنند. درواقع آنها راه را برای نومیدی‌های بیشتر هموار می‌کنند و بعد باید عواقب خطرناکش را کل یک جامعه متحمل شود.

منبع:البیان

ادامه از صفحه ۱۰

نسل آفرینشگر

اجرای اصلی این آهنگ با یک آنسامبل کوچک با سازآرایی سلیقه‌مندانه لشگری خیلی شنیدنی است که ارکستر عریض و طویل خانه را خجل می‌کند، باوجود آنکه شنوندگان و تماشاچیان کف می‌زنند و هورا می‌کشند و دسته‌های گل به وسط صحنه تالار رودکی پرتاب می‌کنند. بنابراین انتقاداتی که حسینعلی ملاح بر او داشت که برداشت غرگونه از موسیقی ایرانی می‌تاخت، مقبول به نظر می‌رسد و در این اجراها و رهبری‌ها و تنظیم‌ها کاملاً مشهود است.

آهنگ «سیران» با شعر بهادر یگانه را لشگری با صدای خود نیز خوانده که در سی‌دی ضبط شده است، اما دسترسی به نسخه اصلی میسر نشد. آهنگ «طوفان عشق» با ترانه موید ثابتی و آهنگ «افسانه دل» با شعر عبدالله الفت را هم او خوانده که آهنگی است با اورتوری مفصل و مجلل و هم آهنگ «صحبت دوست» که ترانه‌اش از حسین شاه‌زیدی است. «پیک سحر» با شعر نیرسینا از کارهای رمانتیک و جذاب به شمار می‌آید. آهنگ «پریشان» با صدای یاسمین و شعر کنی پدر از کارهای متوسط لشگری به شمار می‌آید و «موج سرگردان» با ترانه عبدالله الفت نیز از همین نسخ است.

خصال و سبک لشگری

لشگری مردی آرام، نرم‌خو، رئوف و مهربان و فروتن بود. در ۹۱سالگی نزدیک سه ساعت با من در سالن پذیرایی منزلش و در دفتر کارش گفت‌وگو کرد و چند آهنگ از کارهایش را که با صدای خودش ضبط شده بود به من هدیه داد. از او آهنگ نحیف و مبتذلی صادر نشده است. حتی «سرود آتش‌نشانی» که شعر آن را بهادر یگانه سروده و به‌وسیله اسفندیار قه‌رباغی خوانده شده و کاری سفارشی از سوی عوامل دولتی بود، به ابتذال نگریاد. همچنین سازآرایی و سازبندی و بهره‌بردن از سازهای بادی با وجود اینکه خود ویلنستین بود، در موسیقی لشگری چشمگیر است. در آن دوره، بسیاری از اقشار جامعه از داشتن یک دستگاه رادیو محروم بودند. هنگامی که اولین ایستگاه رادیو در ایران در اردیبهشت ۱۳۱۹ تأسیس شد، لشگری جوانی ۱۷ساله بود و بعد از جنگ جهانی دوم در اواسط دهه ۱۳۲۰ پاره‌ای از آهنگ‌ها را در اوارقی با کاغذهای کاهی چاپ می‌کردند که هر نسخه شامل ۱۶ تصنیف بود که جوانان دوره‌گرد که صدایی خوش هم داشتند آن تصنیف‌ها را که اسم خواننده، سازنده و ترانه‌سرا بر بالای هر تصنیف و زیر اسم آهنگ چاپ شده بود، در کوی و برزن صلا می‌زدند و مردم هر نسخه را به قیمت یک قران (یک ریال) می‌خریدند و در خانه و مغازه و … می‌خواندند. صداهای موسیقی و دستگاه کوچک گرامافون، و وسیله دیگری بود که آهنگ‌های آن روزها را تکثیر می‌کرد و در اختیار اقشار میانه و زیر متوسط قرار می‌داد.

خاتمه‌ی ورش نقادانه تحلیل هنرها

استاد لشگری در دیداری که با او داشتم اشاره کرد که مجموع ساخته‌هایش حدوداً بر ۲۵۰ آهنگ بالغ می‌شود. اما چرا در زندگی کالقی، وزیر و معروفی، تعداد آهنگ‌ها به‌مراست از شمار کارهای باحقی، بدیعی، خرم، خالدی، لشگری و سایر آهنگ‌سازان کمتر بود؟ یکی به این دلیل که آنها به تدریس و تنظیم آثار دیگران و تألیف اشتغال داشتند و دوم به این دلیل که کیفیت و وسواس در کار آنها بر کمیت یا انگیزه مادی و نیاز اداری رُحان داشت، به‌ویژه در شرایطی که دگردیسی سیاسی و اجتماعی و چاپ و انتشار صفاحه و کاست به علت تقاضای عمومی سوااستفاده می‌کنند و

متأسفانه در مطبوعات به مناسبت کوچیدن لشگری، افراد بی‌اطلاع مدعی شده بودند که وی ۳۵۰ آهنگ برای برنامه «گلها» ساخته است. اما مرحوم پیرنیا برخلاف تقاضای آهنگ از بدیع‌زاده از باره‌ای از آهنگ‌سازان مانند وفادار، لشگری و امین‌الله رشیدی کاری نخواست، مثلاً آنچه مرحوم استاد جواد بدیع‌زاده در تابستان ۱۳۵۷ به نگارنده اظهار کرد (آیندگان، خرداد ۵۷) که به این قرار بود که پیرنیا از من خواست آهنگی برای «گلهای رنگارنگ» بسازم که از من یک «یادگاری» داشته باشد و من آهنگ «رفتی و بازآمدی» را در دستگاه سه‌گاه ساختم که ترانه کم‌نظیر آن را نواب صفا ساخت که در برنامه شماره ۲۲۶ با صدای قوامی ضبط شد. کار (فاخته‌ای) یعنی قوامی بهتر از آب درآمد.

«طوفان عشق» با شعر عباس شهری در برنامه «گلهای رنگارنگ» شماره ۵۲۳ با تنظیم و رهبری فریدون ناصری در مایه اصفهان و گلهای ۵۷۳ در مایه ابوعطا با ترانه معینی‌کرمانشاهی با تنظیم و رهبری فریدون ناصری به نام «عشق فراق‌فرام» همه زمانی برای برنامه گلها فراهم شدند که مدت‌ها قبل پیرنیا رادیو را ترک کرده بود زیرا او با برنامه ۴۰۷ بر اثر ناایمنی‌ها و ناانجاری‌های مختلف با «گلها» وداع گفت که علل و شرح آن را در پژوهش در حال تکمیل: «انقلاب مشروطه و موسیقی ملی» خواهم آورد. بنابراین این سه آهنگ از میان کارهای متوسط و ضعیف او بدون اطلاع سازنده برای «گلها» برگزیده شده بود. خودش وقتی از پیرنیا و برنامه «گلها» از او پرسیدم، گفت از وی دعوتی برای ساختن آهنگ خاصی برای آن برنامه نشده بود و چنتا از آهنگ‌های مرا خودشان برداشتند پخش کردند که منظور مرحوم فریدون ناصری باشد. اما چون وی بیشتر با موسیقی کلاسیک آشنا بود، به جای اینکه همان کاری را که جواد معروفی و پیرنیا در مورد مجید وفادار کردند و دو شاهکار از او را در گلهای ۲۳۴ با شعر حسینقلی مستعان در بیات اصفهان و شماره ۳۳۶ با شعر رهی در مایه دشتی با صدای قوامی اجرا کردند، کاری برجسته از لشگری را برگزیدند، روی بی‌اطلاعی، ثابت می‌کند که عظیم فرقی راست میان معروفی و ناصری که دعوت‌نکردن پیرنیا از لشگری از کار ناصری بهتر است. سؤالی که باقی می‌ماند و ذهن را می‌خلد، آن است که چرا جواد معروفی آهنگ «رویا» یا «ساز عشق» یا «زلف یار» به ترتیب با شعر فکور و ترانه نواب‌صفا و اجرای بسوم با نام «شور جوانی» با ترانه توجرح نگهبان را برای گلهای رنگارنگ تنظیم و اجرا نکرد یا آهنگ «فتنه» با ترانه رهی معیری که نسخه اصلی‌اش نایاب است را بازسازی نکرد. «ای بسا آرزو که در خاک شده».

فلوریدا، فروردین ۱۳۹۵

[1] Cyros Ghani, Iran and The Rise of Reza sheh, London/ Newyork, 1998, p. 320.

۲- همایون ترانه «سرگرم مستی شو» را از سیمین بهمنیار می‌داند.